

# از شورای پتروگراد تا شوراهای پست مدرن

یا

**چگونه چپ بورژوازی، دموکراسی بورژوازی را به نام شورای کارگری جا می زند**

## پوریا سعادت

انکشاف و اعتلای نبرد طبقاتی، از یک سو با گشایش افق‌های تازه، کشف استراتژی‌ها و تاکتیک‌های نوین، ابتکارات فردی و توده‌ای و ... همراه است و از سوی دیگر انحطاط و انحراف از معیارهای مربوط به خود را به همراه دارد. برگرفتن، تئوریزه کردن و رهنمون قرار دادن شق نخست، در مقام گنجینهٔ پرارزش تجربه‌ها و دست‌آوردهای تاریخی - جهانی طبقه کارگر از یک سو و شناسایی، چاره‌اندیشی، پیشگیری و رفع شق دوم در زمرهٔ مهم‌ترین وظایف پیشتازان طبقه قرار دارد.

اعتلای مبارزات طبقه کارگر در ایران، که مصداق معتبر خود را در لحظهٔ کنونی در اعتصابات و اعتراضات پرشکوه کارگران هفت‌تپه، گروه ملی فولاد، هپکو و آذراب و غیره می‌یابد، پرسش‌ها و مسائلی هر دم نوین را در برابر طبقه کارگر و به‌ویژه پیشتازان طبقه، کمونیست‌ها قرار می‌دهد. از جملهٔ مهم‌ترین و مناقشه برانگیزترین مسائلی که در میانهٔ این اعتراضات مطرح شده، مقولهٔ تأسیس شوراهای کارگری است. شوراهای کارگری در مقام دست‌آورد تاریخی طبقه کارگر، یگانه پاسخ طبقه کارگر به مقولهٔ تشکیل‌یابی کلیت طبقه است. با این همه، شورا دقیقاً فرمی است که بروزش تنها در وضعیت خاص انقلابی ممکن است و در شرایطی دیگر، مطالبهٔ تشکیلش دلالت‌هایی دیگر خواهد داشت.

ما برآنیم که مطالبهٔ تأسیس شورای کارگری در وضعیت کنونی اولاً هیچ نسبتی با منافع راستین و تاریخی طبقه کارگر ندارد و تلاش برای ایجاد آن به درک نادرست بخشی از چپ از مقولهٔ شورا و نیز وضعیت کنونی ایران و شرایط مبارزهٔ طبقاتی بازمی‌گردد. درثانی آنچه به عنوان شورا تئوریزه و تبلیغ می‌شود ربطی به ماهیت حقیقی شوراهای کارگری ندارد. از این رو کوشیده‌ایم تا به قدر کفایت، مقولهٔ شورای کارگری، دولت و دموکراسی را بر طبق تجربیات تاریخی پرولتاریای جهان و نیز نظریات مطرح شده در این خصوص، بازشناسی کرده و فهم چپ بورژوازی را از این مقولات بررسی کنیم.

## شورای کارگری و مفهوم تاریخی - طبقاتی آن

۱. اگر برای بورژوازی، انقلاب فرانسه آن مدل، مقیاس و معیاری بود که به سرمشق تمام انقلابات بورژوایی قرن نوزدهم بدل شد و همه انقلاب‌ها با آن سنجش، و گسترش آن‌ها با تجربیات فرانسه مقایسه می‌شد، اگر هر کدام از آن‌ها مجلس، ژاکوبین‌ها و حتی ناپلئون خاص خود را داشتند؛ انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، مارکسیسم را در وضعیتی مشابه قرار داد.<sup>۱</sup> برای پرولتاریا و انقلاب پرولتری، این انقلاب ۱۹۱۷ است که چنین نقشی را ایفا می‌کند. انقلاب روسیه در بستری رخ داد که تمام روسیه و اروپای آن دوره را امواج سهمگین انقلاب در بر گرفته بود. پس از منظر تاریخی مهم‌ترین تجربه‌های شکل‌گیری شوراهای کارگری را می‌توان در روسیه و اروپای ۲۰-۱۹۱۵ در تورین و جنوا در ایتالیا، گلاسکو در بریتانیا، روهر و برلین در آلمان و به‌ویژه در پتروگراد و مسکو در روسیه مشاهده و مطالعه کرد.

در پایان جنگ جهانی اول و بر بستر بیکار و نبرد سهمگین طبقاتی که با شدت‌های مختلفی در سرتاسر اروپا و روسیه سر برآورده بود، در میانه شورش‌ها و اعتصابات گسترده کارگری، که غالباً نیز با هجوم نظامیان، سنگربندی خیابان‌ها و همچنین شکاف و شورش در میان نیروهای نظامی همراه بود، شوراهای کارگری یکی پس از دیگری از بطن کمیته‌های اعتصاب سراسری، اتحادیه‌های سراسری و کمیته‌های نظامی سربرآوردند.<sup>۲</sup> کمیته‌ها و اتحادیه‌های سراسری‌ای که خود بر بستر صدها سندیکا و اتحادیه کارگری روییده بودند. در روسیه، این مهم‌ترین مرکز انقلاب پرولتری قرن بیستم، با شکل‌گیری شورا در پتروگراد، تنها ظرف کمتر از سه ماه پس از انقلاب فوریه، بیش از ۵۰۰ شورا در قریب به ۴۰۰ شهر شکل گرفت. در پتروگراد، شورا نماینده بیش از ۲۵۰ هزار کارگر بود که در ده‌ها اتحادیه متشکل شده بودند. به این ترتیب شکل‌گیری شورا در پتروگراد و مسکو، صرفاً آن ضربه نهایی بود که کل وضعیت آماده تحول را منقلب می‌ساخت: آخرین قطره‌ای که که جام آب تشکلیابی سراسری پرولتاریا را سرریز کرد. آن همه تشکیلات پرولتری که ظرف سالیان طولانی در روسیه پدید آمده بود اینک در یک شب لباس شورا می‌پوشیدند.

توجه به این نکته ضروری است که اولاً شوراهای کارگری، در ابتدا نه بر اساس انتخابات بر مبنای تقسیمات جغرافیایی، بلکه بر اساس انتخابات اولیه در واحدهای اقتصادی (کارخانه‌ها) شکل گرفتند.<sup>۳</sup> این تفکیک حوزه جغرافیایی از حوزه اقتصادی اهمیت و دلالتی عمیقاً طبقاتی دارد. تنها در واحدهای اقتصادی است که کارگران قادر به اعمال لحظه‌ای و

<sup>۱</sup> ما کل این تعبیر را از زینوویف، دبیرکل انترناسیونال سوم پرولتری برگرفته‌ایم. بنگرید به: شوراهای در غرب، ص ۱۲.

<sup>۲</sup> در این خصوص به فصول ۵ و ۶ کتاب پیدایش و تکامل طبقه کارگر مراجعه کنید.

<sup>۳</sup> شوراهای در غرب، ص ۱۵.

مداوم قدرت خود از طریق شوراهای هستند. «انتخاباتی که در مکان نیروی کار صورت نگیرد و بر مبنای محل اقامت افراد باشد، جایگاهی در بحث‌های سیاسی جمعی ندارد».<sup>۴</sup> در حقیقت این شوراهای برآمده از دل واحدهای اقتصادی بودند که بعداً کنترل امور شهری و محلات را نیز در دست گرفتند. چپ بورژوازی، با درک نادرست خود شوراهای محلی را (که بر اساس تقسیم‌بندی‌های محلی واحدهای اقتصادی است) با چیزی موهومی به نام شورای کوچه و محله و شهر اشتباه گرفته و از این رهگذر است که به نام «خود مدیریتی محل زندگی» سرمایه‌دار و کارگر را یک کاسه کرده و در شوراهای موهومی‌اش وارد می‌کند.

دوم آنکه شوراهای کارگری، که در آغاز از بطن سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری بیرون آمدند، پس از تشکیل شدن نیز به تأسیس و گسترش سندیکاها و اتحادیه‌ها و بسط و تعمیق اتحاد کارگران همت گماشتند. «طبقه کارگر روسیه، در بطن انقلاب و هم‌زمان با ایجاد شوراهای به‌عنوان ارگان‌های اعمال حاکمیت انقلابی ... دست به کار ایجاد اتحادیه‌های کارگری [جدید] زد».<sup>۵</sup> این نکته مهمی است. شورای کارگری از بطن اتحادیه‌ها بیرون می‌آید و پس از تولدش نیز مبنای خود را تقویت و تحکیم می‌کند. چپ بورژوازی با درک نادرستی که از مقوله شورا دارد، با کم‌بها دادن به سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری، دقیقاً بنیان مادی شکل‌گیری شوراهای کارگری را هدف قرار خواهد داد.<sup>۶</sup>

۲. بنابراین شورای کارگری فرمی از انسجام و تشکلیابی طبقه کارگر و مرحله مشخصی از مبارزه این طبقه علیه بورژوازی است. پیدایش شوراهای کارگری، تبلور انسجام پرولتاریا در سطحی به‌مراتب عالی‌تر است که تا پیش از آن در سندیکاها، اتحادیه‌ها و کمیته‌های کارگری در واحدهای اقتصادی و بعضاً نظامی، شکل گرفته است. سازمان‌یابی طبقه کارگر در سندیکاها و اتحادیه‌هایش، که با مبارزات و اعتصابات گسترده، سراسری و هماهنگ شده این طبقه بر بستری از بحران سیاسی-اقتصادی همراه است؛ وضعیت «قدرت دوگانه» را در سطح جامعه می‌آفریند. تأسیس شوراهای کارگری از جانب طبقه کارگر، تنها بیان رسمی، تصریح شده و نهایی این وضعیت است.

تنها شکل‌گیری شوراهاست که به سازمان‌یابی کل طبقه می‌انجامد (چنین سطحی از سازمان‌دهی نیز تنها در وضعیت انقلابی ممکن است). طبقه مدت‌ها پیش از تشدید وضعیت انقلابی، حزبش را به کارگزاری پیش‌تازانش تشکیل می‌دهد، اتحادیه‌ها و سندیکاها را تشکیل می‌دهد و اعتصابات و اعتراضات روزمره‌اش را پیگیری می‌کند. اما تنها در لحظه

<sup>۴</sup> همان، ص ۱۹.

<sup>۵</sup> پیدایش و تکامل طبقه کارگر. ص ۳۱۲.

<sup>۶</sup> برای نمونه بنگرید به مقالات منتشره در شماره ۱۷ نشریه گام که در آن اگرچه شورا را نافی سندیکا نمی‌داند، اما سندیکاها را برای وضعیت فعلی ایران ناکارآمد معرفی می‌کند!

تشکیل شورا است که طبقه، بالقوه در آستان طبقه برای خود شدن قرار می‌گیرد و آماده خیز نهایی برای درهم شکستن ماشین دولت بورژوازی و تأسیس دولت پرولتری می‌شود. لحظه‌ای که تنها در وضعیت انقلابی امکان وقوع دارد. با این همه، شکل‌گیری شورا در بستر وضعیت قدرت دوگانه، تنها بخش و مرحله‌ای از فرایند انقلاب است و نه پایان آن: «قدرت دوگانه فقط نموداری از یک لحظه انتقالی در جریان تکامل انقلاب است که در آن انقلاب از حدود یک انقلاب عادی بورژوا-دموکراتیک فراتر رفته ولی هنوز به دیکتاتوری خالص پرولتاریا نرسیده است».<sup>۷</sup>

وضعیت قدرت دوگانه و موجودیتی که در این وضعیت پا به عرصه حیات سیاسی می‌نهد، یعنی شوراهای کارگری، وضعیت و موجودیتی به شدت ناپایدار و شکننده است. این وضعیتی است که در آن دو دولت، دو قدرت برای کنترل جامعه اعلام موجودیت کرده و تمام قدرت در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند: یکی قدرت پرولتاریا و دیگری قدرت بورژوازی. چنین وضعیتی امکان تداوم طولانی مدت ندارد. طی بازه‌ای کوتاه، یا طبقه کارگر، با حزب و شورایش، ماشین دولت بورژوازی را در هم می‌کوبد و دولت زوال‌پذیر پرولتری را تأسیس می‌کند و یا بورژوازی طومار شوراها را در هم می‌پیچد و سرکوب‌گرتر از همیشه بر عرصه سیاسی ظاهر می‌شود.

۳. شوراهای کارگری اگرچه یگانه شکل اعمال توده‌ای قدرت پرولتاریاست، با این همه از آنجا که کلیت طبقه را در یک فرم سازمانی گرد هم می‌آورد و بنابراین تمام گرایش‌های سیاسی درون طبقه کارگر را در خود جای می‌دهد؛ هنوز در معرض انحرافات سیاسی، اپورتونیزم و حتی بازگشت به آغوش بورژوازی قرار دارد. آنچه که به محض تشکیل شوراهای کارگری اهمیت دارد، هدایت طبقه کارگر به سمت تسخیر کامل قدرت، نابود ساختن دولت بورژوازی و تأسیس دولت پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریاست. این بخشی از فرایند انقلاب است که اگر متحقق نشود، به سرعت به انحلال شورا و قتل‌عام رهبران و رزمندگان طبقه توسط بورژوازی می‌انجامد.

مسئله آنجاست که شورا خود به تنهایی نمی‌تواند فرایند انقلاب را تا منتهی‌الیه منطقی‌اش پیش ببرد. تمام نکته در این جا نهفته است که شورا یک فرم هستی پرولتاریاست که سطح انکشاف سیاسی مبارزه طبقه کارگر در مقام سیاست کمونیستی، که بیش از همه در حزب کمونیست پرولتاریا خود را متجلی می‌سازد؛ محتوا، سیاست و برنامه‌اش را تعیین می‌کند: «سازمان به مفهوم پرولتاریایی آن، که بتواند هم قدرت قدیمی را سرنگون سازد و هم جایگزینی برای آن باشد، شورا است ... اگرچه، شوراها به تنهایی یا به‌خودی‌خود نمی‌توانند این مسئله را حل کنند ... شوراها برنامه خود را از

---

<sup>۷</sup> وظایف پرولتاریا در انقلاب ما.

حزب می‌گیرند ... مسأله کسب قدرت تنها می‌تواند به وسیله ترکیب حزب و شوراهای حل شود»<sup>۸</sup> [تأکید از ما است]. شورا در هر صورت تحت رهبری یک جریان سیاسی قرار خواهد گرفت. بدون سیاست کمونیستی و بدون چنین رهبری‌ای، شورا به تمامی به ملعبه بورژوازی بدل شده و در نهایت نیز توسط وی سرکوب می‌شود.

چنین است تجربه شورای پتروگراد و مسکو در ۱۹۰۵؛ جایی که شورای انقلابی مسکو تحت رهبری بلشویک‌ها، از حمایت و همراهی شورای محافظه‌کار پتروگراد به رهبری منشویک‌ها برخوردار نشد و تمامی رهبران هر دو شورا توسط بورژوازی بازداشت شده و طومار شورا نیز در هم پیچیده شد تا باز در ۱۹۱۷ ققنوس‌وار بر خاکستر خود زاده شود؛ و باز چنین است تجربه انقلاب فوریه ۱۹۱۷ که در آن قرار گرفتن شورای پتروگراد تحت رهبری منشویک‌ها و اس‌آرها به سازش خائنه با بورژوازی و نمایندگان تزار و نیز فاصله گرفتن شورا از مطالبات توده کارگران و سربازان انجامید و سرانجام شورا شورش‌های متعدد سربازان و کارگران را علیه خود شاهد بود. لنین در وصف این وضعیت می‌نویسد: «قهرمانان منادی افکار پوسیده بورژوازی ... موفق شده‌اند شوراهای را نیز مانند پارلمان‌های بورژوازی به لجن بکشند و به مراکز پرگویی و روده‌درازی پوچ مبدل سازند»<sup>۹</sup>. خود نمایندگان شورای پتروگراد نیز در گزارشی در خصوص برخورد کارگران با شوراهای (پس از خیانت رهبران بورژوامآب) می‌نویسند: «نه کنگره و نه شورای پترزبورگ، کوچکترین حاکمیتی ندارند. با آن‌ها همان‌گونه برخورد می‌شود که با دولت موقت ... فقط بلشویک‌ها مورد اعتمادند و برپایی تظاهرات یا الغای آن تنها در دست کمیته مرکزی بلشویک‌هاست»<sup>۱۰</sup>.

رهبری محافظه‌کاری که قادر به درک این نکته نباشد که شورا نه یک «چیز خوب و پسندیده»، نه مجمع نمایندگان سرمایه‌دار و کارگر بلکه دستگاه تشکل و پیکار گسترده پرولتاریا است علیه بورژوازی؛ قادر به درک این نکته نباشد که دولت بورژوازی باید به دست شورا و حزب درهم شکسته شود، تنها پرولتاریا را به مسلخ بورژوازی خواهد برد.

۴. پس اگرچه شورا بالاترین و عالی‌ترین فرم تشکل‌یابی سیاسی کل پرولتاریا است، هیچ‌گونه اعتبار، تقدس فی‌نفسه و قائم‌به‌ذاتی ندارد. شورای کارگری، نه مفهوم و مقوله‌ای درخود و نه آن شکلی از تشکل‌یابی است که در هر وضعیتی

---

<sup>۸</sup> به نقل از لنین. شوراهای در غرب. ص ۶۲.

<sup>۹</sup> دولت و انقلاب. ص ۵۶.

<sup>۱۰</sup> شوراهای در غرب. ص ۴۸.

بتوان آن را آلترناتیو نامید و تأسیس‌اش را مطالبه کرد.<sup>۱۱</sup> شورای کارگری را نمی‌توان از عدم و با بیانیه‌ها و دستورالعمل‌هایی احضار کرد که بیشتر به اوراد جادوگران و جن‌گیران شباهت دارد تا تحلیل و بیانیه سیاسی.<sup>۱۲</sup>

شورا تنها در مقام ضرورتی تاریخی، در مرحله مشخصی از مبارزه طبقاتی و بر ستون‌های اتحادیه‌ها و سندیکاها و دیگر تشکیلات مقتدری بروز می‌کند که طبقه کارگر در رزم هر روزه‌اش علیه بورژوازی برای خود تدارک دیده و در آن لحظه‌ای که وضعیت فریاد برمی‌آورد «گل همین‌جاست همین‌جا برقص!»، به دست پرولتاریا تأسیس می‌شود. شوراهای کارگری برای پا به عرصه هستی نهادن نیازی به جارچی‌های لوده به اصطلاح چپ‌گرا ندارند. لحظه و زمان تشکیل‌شان را نیز کسی قادر به پیش‌گویی نیست. همان‌گونه که تجربه تاریخی پرولتاریا در روسیه و اروپای ۲۰-۱۹۱۵ ثابت کرده است، شورای کارگری دقیقاً آن فرم خودتحت‌بخشی طبقه است که از پی مبارزات طبقه کارگر و در واپسین دم پیش از تشکیل دیکتاتوری خالص پرولتاریا زاده می‌شود و جزء ضروری آن دیکتاتوری خواهد بود.

شورا تنها زمانی از اعتبار تام و تمام برخوردار است که مبارزه طبقاتی را یک گام به پیش برد و خود این امر تنها زمانی مقدور است که رهبری شورا را حزب و نیروی سیاسی انقلابی در دست بگیرد. بدون حزب کمونیست، هدایت و رهبری سیاسی شورا در دست عناصر خرده‌بورژوا و بورژواماب، یعنی در دست احزاب بورژوایی قرار خواهد گرفت. این همان وضعیتی است که در آوریل ۱۹۱۷ در روسیه تجربه می‌شد. به تعبیر لنین: «چنین است دولت کرنسکی در جمهوری روسیه پس از اقدام به پیگرد پرولتاریای انقلابی در لحظه‌ای که شوراها به برکت رهبری دموکرات‌های خرده‌بورژوایی دیگر ناتوان شده‌اند».<sup>۱۳</sup> این بدان معناست که در زمانه انقلاب خود شوراها عرصه‌ای است که مبارزه طبقاتی باید در آن پی‌گیری شود و از رسوبات بورژوایی و خرده‌بورژوایی تصفیه شود.

بنابراین بدون حزب کمونیستی که آگاه‌ترین، منضبط‌ترین و تیزبین‌ترین اعضای طبقه را متشکل ساخته باشد؛ و نیز بدون وجود تشکیلات ضروری، یعنی سندیکاها و اتحادیه‌های مقتدر طبقه کارگر؛ شورا تنها به فرمی بدل خواهد شد که

---

<sup>۱۱</sup> بی‌شک شورای کارگری، در کنار حزب و دولت پرولتری، پاسخ تاریخی طبقه کارگر است به چگونگی درهم شکستن بورژوازی و ماشین دولتی سرکوب و استعمارش. با این همه آنچه اهمیت دارد، انتخاب لحظه صحیح برای اقدام به یک عمل است. همان‌گونه که انقلاب قهرآمیز، یگانه راه درهم شکستن مقاومت سرمایه‌داران است و با این همه انتخاب لحظه نادرست برای فراخوان به انقلاب می‌تواند به سلاخی و قتل عام کارگران و کمونیست‌های انقلابی، فی‌المثل در آلمان ۱۹۱۹ منجر شود و انتخاب صحیح به فتح قدرت سیاسی در اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه بیانجامد.

<sup>۱۲</sup> برای نمونه‌ای از این قبیل بیانیه‌ها و متون تحلیلی بنگرید به: اطلاعاتیه مشترک ۶ جریان سیاسی در حمایت از فراخوان کارزار سراسری دفاع از کارگران هفت تپه، سایت آزادی بیان. همچنین: اعتلاء جنبش کارگری، حزب کمونیست ایران. نیز: همه قدرت به دست شوراها، فراخوان عمومی به ایده اداره شورایی جامعه. یاشار دارالشفاء و لیلا، شماره ۱۲۴ منجنیق.

<sup>۱۳</sup> دولت و انقلاب، ص ۱۸.

محتوای فعالیتش را بورژوازی تعیین خواهد کرد و سرانجام نیز به دست بورژوازی درهم شکسته خواهد شد. پس مطالبه تشکیل شورا، به ویژه در وضعیتی که پرولتاریا به شکلی گسترده در سندیکاها و اتحادیه‌هایش متشکل نشده، بدل کردن شورا به قالبی تهی از معنا است؛ وارد کردن مبارزات کارگری به بستر و عرصه‌ای از پیش شکست خورده است. خواهیم دید که چنین مطالبه‌ای چگونه با علایق بورژوایی چپ امروز ایران گره می‌خورد؛ چپی که تا چندی قبل تشکیل انواع و اقسام مجلس مؤسسان و کابینه‌های دولت انتقالی را تبلیغ می‌کرد،<sup>۱۴</sup> حال با ارزیابی به غایت غلط از اوضاع، داعیه‌دار شوراها شده است.

### دولت، دموکراسی و رهبری؛ از مفهوم طبقاتی تا تلقی پست‌مدرن

۵. برای چپ بورژوایی، حزب و رهبری سیاسی، آن واژگان کفرآمیزی است که آیین دموکراسی را مضمحل می‌سازد. برای این چپ هر آنچه که «خودجوش»، «توده‌ای»، «بی‌رهبر» و «سازمان‌دهی شده از پایین» باشد در مقام امر قدسی ظاهر می‌شود. در عصر و دوره اخیر سرمایه‌داری، ایدئولوژی جهان سرمایه را پست‌مدرنیسم برمی‌سازد که تن دادن به هرگونه اقتدار و مرکزیت سیاسی را به نام «توتالیتریانیسم» و «استالینیسم» تخطئه می‌کند و فردگرایی مبتدلی را تبلیغ می‌کند که تبعات سیاسی‌اش ندیدن واقعیت و حقیقت جهانی است که خود به بالاترین وجه ممکن تحت سیطره دیکتاتوری بورژوایی درآمده و برای از میان بردن آن تنها سلاح پرولتاریا برای هدایت نبرد، سازمان‌دهی کمونیستی پیشتازان طبقه کارگر در حزب بلشویکی است. چنین ناتوانی‌ای به معنای درغلتیدن به شکلی از سیاست آنارشیستی است که صرفاً خشمگینانه، بی‌هدف و کور علیه ظواهر و پدیدار نظم سرمایه طغیان می‌کند.

چارچوب ذهنی چپ بورژوایی را پست‌مدرنیسم برساخته و از همین روست که هیچ‌گاه قادر به فراروی از محدودیت‌های جهان سرمایه نیست. چپ بورژوایی این طنین تاریخی کمون پاریس را نمی‌شنود که: «برای از بین بردن فرمان راندن» نخست باید فرمان دادن را یاد گرفت.<sup>۱۵</sup> چپ بورژوایی در نمی‌یابد که حزب بلشویکی، هم‌ارز تشکیلاتی سندیکا، اتحادیه و در عالی‌ترین سطح شورای کارگری است. اگر تأسیس شورای کارگری در وضعیت انقلابی به معنای سازمان‌یابی کلیت طبقه است، حزب بلشویکی نظیر همان تشکیلیابی است که آگاه‌ترین، رزمنده‌ترین، منضبط‌ترین و

---

<sup>۱۴</sup> برای نمونه بنگرید به: منشور سرنگونی جمهوری اسلامی ایران، حزب کمونیست کارگری-حکمتیست، بهمن ۱۳۸۸. همچنین: منشور سرنگونی پاسخی به یک ضرورت مبرم سیاسی است، وب‌سایت حمید تقوایی، دی ۱۳۹۱.

<sup>۱۵</sup> به نقل از رانویه، نماینده کمون پاریس در نمایش‌نامه روزهای کمون. بنگرید به: روزهای کمون، ص ۹۷.

پیگیرترین اعضای طبقه را متشکل می‌سازد. از همین روست که مسئله کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، در ترکیب شورا و حزب و نسبت میان این دو است که پاسخ خود را می‌یابد.

چپ بورژوازی، بنابر فانتزی‌های بورژوازی چون «آزادی»، «دموکراسی»، «حقوق بشر» «اصالت فرد» و «امانیسم»، که در چارچوب تحلیلی لیبرال و پست‌مدرنش و نیز عدم پیوندش با تاریخ طبقه کارگر ریشه دارد، با شنیدن چنین رهبری و «فرمان راندنی»، نسبت شبان و گله را در ذهن بورژوازی‌اش به یاد خواهد آورد و فرسنگ‌ها از آن خواهد رمید. تاریخ گواه چیز دیگری است. لنین درخصوص نسبت میان حزب، توده و رهبری می‌نویسد: «حزب [کمونیست روسیه] ... توسط یک کمیته مرکزی مرکب از ۱۹ عضو که منتخب کنگره هستند رهبری می‌شود. ضمناً اداره امور جاری در مسکو توسط هیئت‌هایی از این هم محدودتر انجام می‌شود ... چنین می‌نماید که یک الیگارشی تمام عیار وجود دارد ... [با این همه] حزب در کار خود مستقیماً به اتحادیه‌ها متکی است، که اکنون ... (آوریل ۱۹۲۰) بیش از ۴ میلیون عضو دارند و رسماً غیرحزبی هستند. اعضای تمام ارگان‌های رهبری اکثریت عظیم اتحادیه‌ها و البته در رأس آن‌ها مرکز یا بوروی کل اتحادیه‌های سراسری روسیه (شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه) عملاً از کمونیست‌ها هستند که تمام رهنمودهای حزب را تحقق می‌بخشند. بدین سان روی هم رفته یک دستگاه پرولتری غیرکمونیستی، انعطاف‌پذیر و بالنسبه گسترده و بسیار نیرومند پدید می‌آید که حزب از طریق آن با طبقه و توده پیوند محکم برقرار می‌سازد و دیکتاتوری طبقه از طریق آن تحت رهبری حزب تحقق می‌پذیرد ... بدون پیوند محکم با اتحادیه، بدون پشتیبانی پرشور آن‌ها ... ما نه تنها دو سال و نیم بلکه دو ماه و نیم هم نمی‌توانستیم کشور را اداره کنیم و دیکتاتوری را تحقق ببخشیم ... چنین است ساختمان عمومی دستگاه حاکمه پرولتری وقتی آن را «از بالا» یعنی از نظرگاه تحقق عملی دیکتاتوری مورد بررسی قرار دهیم ... تمام گفتگوهای مربوط به این مبحث که دیکتاتوری «از بالا» بهتر است یا «از پایین»، دیکتاتوری رهبران بهتر است یا دیکتاتوری توده و غیره ... نمی‌تواند چیزی جز یاوه‌پردازی خنده‌آور کودکانه نظیر مناقشه بر سر اینکه: پای چپ برای انسان سودمندتر است یا پای راست، جلوه‌گر باشد.»<sup>۱۶</sup>

پس شکل‌گیری رهبری کمونیستی، هم‌ارز دیالکتیکی سازمان‌یابی بالنسبه خودجوش پرولتاریا در اتحادیه‌ها و سندیکاها است. این دو چنان درهم‌تنیده و چنان هم‌بسته‌اند، و چنان برهم‌کنشی با یکدیگر دارند که هیچ‌کدام بی‌دیگری شکل درست خود را برای پیش‌برد مبارزه پرولتاریا نخواهد یافت؛ هیچ‌کدام بی‌دیگری تا به انتهای مبارزه پاینده نخواهد ماند. چنین وجوه متناظری از منطق نهفته در خود جهان طبقاتی برمی‌خیزد. مسئله در اینجا صرفاً در شکل و نسبت میان این

<sup>۱۶</sup> بیماری کودکی «چپ‌گرایی» در کمونیسم، صص ۷-۴۵.



دو است. چپ پست مدرن با درک نکردن ضرورت شکل‌گیری رهبری کمونیستی در نبرد پرولتاریا علیه بورژوازی، آن‌چه را که «سازمان‌دهی از پایین» پرولتاریا می‌نامد، یک‌سره به انقیاد بورژوازی درخواهد آورد. چپ التقاطی، با عناد پست‌مدرن‌اش علیه رهبری و مرکزیت سیاسی، یک نتیجه بیشتر نخواهد گرفت: خودش و کلیت مبارزه طبقاتی را به رهبری و مرکزیت سیاسی بورژوایی خواهد فروخت. از این‌روست که به پیاده نظام بورژوازی و سرانجام به پیاده نظام امپریالیسم بدل خواهد شد.

۶. چپ بورژوایی، امروز شورای کارگری را به‌عنوان بدیل و آلترناتیوی در برابر سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری علم می‌کند و شورا را به صورت ماهوی در برابر نهاد دولت تعریف کرده و تثبیت «هر شکلی از دولت» را به معنای نابودی شورا می‌داند.<sup>۱۷</sup> چپ بورژوایی در دفاع از امری مطلق به نام دموکراسی، شوراها را بهترین وسیله برای تحقق این دموکراسی ارزیابی می‌کند و دولت را مطلقاً در برابر آن قرار می‌دهد.

این چپ دولت را در همان سطح پدیداری درک می‌کند که خود دولت از خویش‌نشان می‌دهد: موجودیتی بر فراز جامعه و مستقل از عمل طبقاتی. جریان سیاسی‌ای که درک و تحلیل طبقاتی از جامعه را کناری نهاده و با جنبش‌گرایی لیبرال و بورژوایی‌اش طبقه کارگر را به کنش‌گری در حدود دیگر کنش‌گران «جامعه مدنی» تقلیل داده، تا به آخر از درک این نکته بازخواهد ماند که دولت نه دستگاه و موجودیتی ماورای طبقات جامعه، بلکه جزئی از نظم طبقاتی و ماشینی است که اراده و قدرت یک طبقه را بر طبقه‌های دیگر اعمال می‌کند. به تعبیر لنین: «دموکراسی خرد بورژوایی هرگز قادر به درک این نکته نیست که دولت دستگاه فرمان‌روایی طبقه معینی است که با قطب مخالف‌اش نمی‌تواند آشتی‌پذیر باشد».<sup>۱۸</sup>

پرولتاریا برای نابود ساختن نظم طبقاتی، ناگزیر به ازمیان برداشتن بورژوازی است و برای این مهم دستگاه سرکوب خاص خود را نیاز دارد: دولت پرولتری. پرولتاریا بنا به ماهیت و جایگاه تاریخی‌اش، رهبر و پیش‌تاز انتقال جامعه از نظم طبقاتی (سرمایه‌داری) به نظم غیرطبقاتی (نظم کمونیستی) است و برای چنین گذار سهمگین و طولانی‌ای دستگاه دولتی خود را برای: الف) سرکوب سیاسی-اقتصادی بقایای بورژوازی و ب) آموزش سیاسی-ایدئولوژیک توده‌هایی که به تعبیر مارکس هنوز داغ روابط سرمایه‌دارانه را بر ذهن خود دارند؛ لازم دارد.

---

<sup>۱۷</sup> «هیچ دولتی در مقابل مدیریت شورایی «خوب» نیست. اساساً در این ساحت بحث جهت‌گیری و محتوای سیاسی دولت‌ها در میان نیست. دولت مرکزی از اساس به لحاظ فرمی با اداره‌ی شورایی در تناقض است.» همه قدرت به دست شوراها، فراخوان عمومی به ایده اداره شورایی جامعه. تأکید از ماست. همچنین بنگرید به: هستی‌پذیری شورا در هفت‌تپه، شماره ۱۷ نشریه گام.

<sup>۱۸</sup> دولت و انقلاب، ص ۱۳.

با این همه این دولت ماهیتاً دو تفاوت سترگ با دولت بورژوایی دارد. نخست، برخلاف تمام دولت‌های دیگر طبقات، دولت پرولتری نخستین دولتی است که آشکارا خود را «دیکتاتوری طبقاتی» می‌نامد<sup>۱۹</sup> و به‌نام همه جامعه اقدام به تصاحب وسایل تولید می‌کند. این دولت، نخستین دولت زوال‌پذیر، نخستین دولت خود-ویرانگر تاریخ و از این رو به معنای دقیق کلمه یک «نیمه دولت» خواهد بود. پرولتاریا، پس از انقلاب در مسیر طولانی نابود ساختن بورژوازی قرار می‌گیرد و در این مسیر نه فقط بورژوازی بلکه خود و نظم طبقاتی را نیز نابود می‌سازد. دقیقاً از این روست که دولتش نیز، هم‌گام با زوال نظم طبقاتی، مضمحل می‌شود. هر اندازه که بقایای بورژوازی و مناسبات بورژوایی نابود می‌شود، به همان اندازه پرولتاریا نیز از میان می‌رود و نهادهای دولت پرولتری نیز به موازات از میان رفتن نظم طبقاتی به مرور از میان می‌روند. تنها در آن وضعیتی که «تقسیم کار اجتماعی از میان می‌رود و کار از وسیله معاش به نیاز اساسی زندگی بدل شود» و در وضعیتی که «جامعه از افق محدود حقوق بورژوایی فراتر رود»<sup>۲۰</sup> می‌توان از اضمحلال و نابودی کامل دولت (در شکل طبقاتی‌اش) سخن گفت. دقیقاً برای درهم شکستن مقاومت سرمایه‌داران در برابر چنین سلب مالکیت و تغییر مناسبات تولیدی‌ای است که پرولتاریا به دولتش نیاز دارد. پس دولت پرولتری چیزی جز «پرولتاریای متشکل، به صورت طبقه فرمانروا» نیست.<sup>۲۱</sup>

دوم آن‌که این دولت نخستین دولتی است که در آن سرکوب‌کننده، اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهد و سرکوب‌شونده در اقلیت است. از همین رو شکل چنین دولتی دو تفاوت عمده با دولت بورژوایی خواهد داشت. نخست آنکه دستگاه بوروکراتیک دولت بورژوایی را درهم می‌شکند. چنین عملی با در هم شکستن اصل تفکیک قوا و نیز با تبدیل کردن مدیر و کارمند دولتی و وظایف تخصصی‌اش، به پُست و وظایفی قابل انجام توسط تمامی آحاد جامعه (که در ساحتی کلان‌تر جزئی از فرایند از میان برداشتن تقسیم کار در جهان سوسیالیستی است)؛ با تبدیل کردن کادر دولتی به اعضای قابل عزل در هر لحظه و با حقوقی معادل کارگر عادی و از این رهگذر با بدل ساختن مقام ویژه دولتی به یک مقام ساده اجتماعی رخ می‌دهد. دیگر آن‌که دولت پرولتری، ارتش دائمی را به میلیشیای توده‌ای تبدیل می‌کند و برخلاف دولت بورژوایی، تمام آحاد کارگران و فرودستان را به نگهبانان و حافظان نظم آتی بدل می‌کند.

---

<sup>۱۹</sup> لوکاچ می‌نویسد: «دولت پرولتاریایی نخستین دولت طبقاتی در تاریخ است که علناً و بدون تزویر اذعان می‌کند که دولتی طبقاتی، دستگاهی سرکوب‌گر و ابزار مبارزه طبقاتی است». تأملی در وحدت اندیشه لنین، ص ۵۶.

<sup>۲۰</sup> نقد برنامه گوتا، ص ۱۶.

<sup>۲۱</sup> دولت و انقلاب، ص ۳۱.

چپ بورژوازی، همان‌گونه که با عناد پست‌مدرنش با رهبری سیاسی چه بخواهد یا نه، بورژوازی را به‌عنوان رهبر خود می‌پذیرد، به همان ترتیب نیز با عناد لجوجانه و کودکانه‌اش نسبت به «هر شکلی از دولت»، تنها مقدمات احیای دولت بورژوازی را فراهم می‌آورد. همان‌گونه که منشویک‌ها به‌جای درهم شکستن دولت موقت و تأسیس دولت پرولتری، شوراهای روسیه را به ملعبه بورژوازی بدل کردند و خود ظرف چند هفته تمام آداب بورژوازی رفتار پارلمانی را از هم‌تایان لیبرال خود نیز بهتر فرا گرفتند، این چپ نیز، اگرچه به‌ظاهر شورا را در برابر پارلمان قرار می‌دهد، با این همه در لحظه مقتضی بهتر از تمام نمایندگان مجلس ایران «پارلمان‌تاریست» خواهد شد.

شوراهای کارگری، به همراه حزب کمونیست، بخشی از دولت پرولتری است و همان‌گونه که توضیح دادیم، اصولاً چنین شورایی نمی‌تواند با دولت پرولتری در تعارض و تناقض باشد. پس آنچه که چپ بورژوازی، تقابل ذاتی دولت و شورا می‌نامد، در حقیقت تضاد شورای کارگری با دولت بورژوازی است که وضعیت قدرت دوگانه نامیده می‌شود. چپ بورژوازی «دولت» را موضوع تمامیت مبارزه می‌داند و از این‌روست که هر شکلی از دولت را تکفیر می‌کند. حال آنکه کمونیست‌ها «دولت بورژوازی» را به عنوان محصول و جزئی از نظم طبقاتی و دستگاهی در نظر می‌گیرند که می‌بایست توسط پرولتاریای انقلابی درهم شکسته و با دولت پرولتری جایگزین شود. این است تفاوتی که چپ بورژوازی را از صف کمونیسم جدا می‌سازد.<sup>۲۲</sup>

۷. چپ بورژوازی، تشکیل شورای کارگری را به معنای تجلی دموکراسی در معنای حقیقی‌اش در نظر گرفته و اساساً از آن‌رو از تشکیل شوراهای کارگری سخن به‌میان آورده که دموکراسی راستین را متحقق سازد. در این که شوراهای کارگری، و به‌طور کلی دولت پرولتری، تجلی شکل نوین و رادیکالی از دموکراسی است بحثی نیست. مسئله از آنجا آغاز می‌شود که چپ بورژوازی در اینجا نیز هم‌چون مقوله دولت و شورا، بازهم غیرتاریخی، غیرطبقاتی و ایده‌آلیستی به مسئله دموکراسی می‌نگرد.<sup>۲۳</sup> مسئله در بنیان خود این است که: دموکراسی چیست و چه اشکالی دارد؟ کدام شکل آن، و

---

<sup>۲۲</sup> چپ بورژوازی هم‌آوا با ایدئولوگ‌های راست لیبرال، تعطیلی شوراها را توسط دولت بولشویکی، به‌عنوان تضاد شورا و دولت شاهد مثال خواهد آورد. این چپ بنا به عادت معهود همه چیز را از محتوای تاریخی‌اش تهی می‌کند. مارکسیسم را به «جملات قصار» بدل می‌کند و وقایع تاریخی را چنان روایت می‌کند که کتیبه‌های شاهان سومری سرگذشت قوم‌شان را! دولت بولشویک، در جریان جنگ داخلی و در شرایطی که برخی از شوراها با نفوذ عناصر راست و ضد انقلابی مواجه بودند، اقدام به تعطیلی شوراها کرد و پس از تثبیت وضعیت در سال‌های ۴-۱۹۲۳، درخواست بازگشایی شوراها، خواست اساسی انقلابیون و از جمله لنین بود که از جانب نیروهای استالینیست نادیده گرفته شد. چرایی عروج استالینیسم و تداوم سرکوب شوراها نیز، برخلاف نظرات چپ بورژوازی و دیگر ایدئولوگ‌های لیبرال، امری تاریخی است که بررسی آن از حوصله این نوشتار خارج است.

<sup>۲۳</sup> «دموکراسی مستقیم مهم‌ترین و دقیق‌ترین شیوه‌ای است که به دلیل شفافیت درونی این فرم، امکان فساد را در بیشترین حد ممکن کاهش می‌دهد ... اداره‌ی شورایی دموکراسی را در رادیکال‌ترین شکل آن متحقق می‌کند، راه حلی برای نزاع‌های قومی است ... مساله‌ی استثمار و استبداد

برای چه کسی باید به جریان درآید؟ چپ بورژوازی پاسخ خواهد داد: دموکراسی مستقیم و رادیکال در برابر دموکراسی پارلمانی و محافظه‌کار، دموکراسی مستقیم برای همه، فارغ از مالکیت، تخصص یا هر نوع موقعیت فردی.<sup>۲۴</sup>

برخلاف تصور چپ بورژوازی، دموکراسی نه یک مفهوم درخود، نه شکلی از دخالت صرف همگانی و برای همگان، بلکه یک شکل و یک وجه از وجوه سیاسی مختلف دولت است و بر این اعتبار شکلی از اعمال جبر متشکل و سیستماتیک بر انسان‌ها است. دولت بورژوازی در تمام اشکالش ابزار اعمال دیکتاتوری بورژوازی بر پرولتاریا است. شکل دموکراتیک دولت بورژوازی نیز، چیزی جز دموکراسی برای سرمایه‌داران، آزادی برای بورژوازی در سرکوب و استثمار پرولتاریا و دیگر زحمت‌کشان جامعه نیست. دموکراسی توده‌ای، دموکراسی در کامل‌ترین معنای آن، تنها نزد پرولتاریا است. شکل سیاسی دولت پرولتری، نمی‌تواند چیزی جز دموکراسی شورایی باشد. با این همه، چنین دموکراسی‌ای هرچند هم کامل، توده‌ای و عمیق باشد، بازهم شکل سیاسی دستگاه و دولت پرولتری، و بنابراین شکل سیاسی ابزار سرکوب پرولتاریا علیه بورژوازی است.

دموکراسی و دیکتاتوری در ماهیت خود معانی طبقاتی دارند. دموکراسی برای بورژوازی معنایی جز دیکتاتوری علیه پرولتاریا را ندارد. عکس مسئله نیز صادق است: دموکراسی پرولتاریا معنایی جز دیکتاتوری علیه بورژوازی را در خود ندارد. «برای طبقه کارگر، دموکراسی و دیکتاتوری در تضاد نیستند بلکه تکمیل‌کننده یکدیگر هستند. دموکراسی کارگری و دیکتاتوری کارگری در دولت شورایی به هم می‌پیوندند- یعنی جمهوری شوراها».<sup>۲۵</sup> عدم درک همین نکته ساده، خریداران دموکراسی ناب، یعنی دموکراسی برای همه آحاد جامعه را به نوکران سرمایه بدل خواهد کرد. «دولت دوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم الزاماً باید دولت دموکراتیک طراز نوین (برای پرولترها و به‌طور کلی زحمت‌کشان) و دیکتاتوری طراز نوین (دیکتاتوری علیه بورژواها) باشد».<sup>۲۶</sup>

دموکراسی یک شکل سیاسی است. سیاست در بنیاد خود، زاده روابط و نسبت میان طبقات و محصول نظم طبقاتی است. مادامی که طبقات وجود دارند، سیاست نیز وجود دارد و هر اندازه که نظم طبقاتی از میان رود سیاست نیز به روابط ساده اداره‌ای و مدیریتی جامعه فروکاسته شده و از بین می‌رود. دموکراسی، به‌عنوان یک شکل سیاسی نیز تابع

---

را از طریق به رسمیت شناختن حق مشارکت‌کنندگان در یک محیط کاری یا زندگی بسیار کاهش می‌دهد و از آنجا که سازوکار آن در تصمیم‌گیری جمعی است امکان فساد را به حداقل می‌رساند». همه قدرت به دست شوراها، فراخوان عمومی به ایده اداره شورایی جامعه.<sup>۲۴</sup> همان.

<sup>۲۵</sup> شوراها در غرب، ص ۱۸.

<sup>۲۶</sup> دولت و انقلاب، ص ۴۲.

همین قاعده است. پرولتاریا، ناگزیر به تأسیس دموکراسی توده‌ای است. اما نه از آن‌رو که دموکراسی در ذات خود «چیز پسندیده‌ای» است، بلکه دقیقاً از آن‌رو که در فرایند سرکوب بورژوازی، اکثریت پرولتر برای سرکوب اقلیت شکست‌خورده اما هنوز و تا مدت‌ها قدرتمند،<sup>۲۷</sup> به آن نیاز دارد. هرچه بقایای نظم طبقاتی مضمحل شود، دولت پرولتری نیز کارویژه‌های خود را بیشتر زائد خواهد دید و از این‌رو بیش از پیش مضمحل می‌شود و هرچه دولت بیشتر از میان می‌رود، دموکراسی در مقام شکل سیاسی دولت، زوال می‌یابد. «تنها در آن هنگام که دولت از میان رود از وجود آزادی می‌توان سخن گفت. تنها در آن هنگام دموکراسی واقعاً کامل و واقعاً بدون هیچ‌گونه استثنا امکان‌پذیر خواهد بود و فقط در آن هنگام دموکراسی راه زوال در پیش خواهد گرفت ... به این علت ساده که انسان‌های رهایی‌یافته از بند سرمایه‌داری ... به تدریج عادت خواهند کرد که قواعد زندگی جمعی را بدون اعمال قهر و بدون اجبار و بدون دستگاه خاص اعمال جبر که دولت نام دارد مراعات کنند».<sup>۲۸</sup>

چپ بورژوازی، با طلب کردن دموکراسی رادیکال در شورای کارگری، در حقیقت شکل سیاسی دولت پرولتری را طلب می‌کند و با این همه بی‌آنکه معنای مطالبه‌اش را بداند، دموکراسی رادیکال را، که خود شکلی از دولت است، در تناقض با مفهوم دولت می‌داند!

باری، عدم دقت به این دو نکته که اولاً دموکراسی برای یک طبقه به معنی سرکوب طبقه دیگر است، و دوماً دموکراسی دستگاهی سیاسی است که با زوال طبقات، خود نیز از میان می‌رود و زایل می‌شود؛ پیامدهایی دارد. چپ بورژوازی دموکراسی را نه مفهومی زوال‌پذیر بلکه چونان تقدسی ابدی، ستایش کرده و آن را نه برای یک طبقه و علیه طبقه‌ای دیگر، بلکه برای تمام آحاد جامعه طلب می‌کند. برای تحقق چنین خواسته‌ای نیز سرمایه‌دار را به جای سرکوب، در شورای موهومی‌اش کنار کارگر می‌نشانند. گیریم با رأی برابر! این نازک‌دلی لیبرالی تنها یک نتیجه خواهد داشت: سرمایه در وضعیت انقلابی، حیات انگلی‌اش را، البته با رأی برابر در شوراهای موهومی ادامه می‌دهد تا آن‌که دوباره قدرت گرفته و طومار شورا و کارگر را درهم بیچد.

---

<sup>۲۷</sup> این یکی از نکات حیاتی است که چپ بورژوازی، از درک آن عاجز است. بورژوازی، پس از انقلاب پرولتری قدرت را از کف می‌دهد اما همچنان تا مدت‌های مدیدی قدرت‌مندترین طبقه و از این‌رو قادر به احیا و بازتولید خود خواهد بود؛ به‌واسطه: ۱. روابط و پیوندهای درون‌طبقه‌ای قدرتمندش ۲. پیوندها و شبکه روابط بین‌المللی گسترده‌اش ۳. تولید خرد خرده‌مالکان و صنعت‌گران کارگاهی که تا مدت‌های مدیدی باقی خواهند ماند ۴. ذهنیت انسان‌هایی که داغ نسل‌ها و قرن‌ها سلطه نظم طبقاتی و سرمایه‌دارانه را حمل می‌کنند.

<sup>۲۸</sup> دولت و انقلاب، ص ۱۰۴.

درس نگرفتن از تاریخ، گاه بهایی خونین به قیمت جان هزاران انسان دارد. این حکم تاریخی کمون پاریس است که با خون سرخ ۳۰ هزار کمونار بر تارک تاریخ نوشته شده است: «اگر آزادی می‌خواهید، باید سرکوب‌کنندگان را سرکوب کنید و از آزادی خود به‌اندازه‌ای که ضرورت دارد صرف‌نظر کنید. شما فقط یک آزادی می‌توانید داشته باشید و آن آزادی مبارزه علیه سرکوب‌کنندگان است».<sup>۲۹</sup>

### مبنای طبقاتی آونگ چپ بورژوایی از پارلمان به شورا

۸. اینک و از پس شورش‌های دی‌ماه ۱۳۹۶ باید پرسید چه شده که چپ بورژوایی که تا پیش از این کوچکترین سراغی از مقوله شورا نیز در شطیحات بی‌شمارش نبود، با چنین توانی به مطالبه شورای کارگری روی آورده است؟ فهم و درک وی از چنین شورایی چیست؟ گرایش چپ بورژوایی در مقطع فعلی به مقوله شورا، نه بر مبنای ضرورت‌ها و ملزومات مبارزه طبقاتی در یک مرحله و سطح مشخص آن، بلکه بر مبنای درک فانتزیک این چپ از مقوله دموکراسی استوار است. این چپ تنها پیرو سرخوش تحقق امر دموکراتیک است و تا آنجا که در بازه دوده‌های گذشته، طبقات متوسط و خرده‌بورژوا در مقام کارگزاران «دموکراتیزاسیون و به‌عنوان سیاهی‌لشکر جنبش بورژوایی سرنگونی‌طلبی و دموکراسی‌خواهی عمل می‌کرد، چپ طبقه متوسطی و بورژوایی نیز بر مبنای تحرکات سیاسی این نیروی اجتماعی به سمت پارلمانتاریسم و دموکراسی غربی (چه آن را صراحتاً گفته باشد و چه دلالت موضع سیاسی‌اش باشد) سوق می‌یافت.

اعتلای مبارزه طبقه کارگر ایران و ورود این طبقه به بستر مبارزات سیاسی، که بارزترین بروز خود را به شکل شورش‌های دی‌ماه ۹۶ به نمایش گذاشت؛<sup>۳۰</sup> چپ بورژوایی را وامی‌دارد تا مطالبات دموکراسی‌خواهانه‌اش را در ظرف و شکل نوینی به نام «شورا» مطرح سازد. این دگرگونی وسیع است که به آونگ چپ از دموکراسی پارلمانی به شورای کارگری انجامیده است. پس آنچه که امروز تحت عنوان مطالبه شورای کارگری تئوریزه و تبلیغ می‌شود، در حقیقت همان پارلمان و همان دموکراسی بورژوایی است که اینک لباس ادبیات پرولتری بر تن کرده است.

<sup>۲۹</sup> روزهای کمون، ص ۱۱۰.

<sup>۳۰</sup> در خصوص بسترهای شکل‌گیری و دلالت‌های سیاسی وقایع دی‌ماه ۱۳۹۶، بنگرید به مقالات: کلیت و تروما و همچنین خیابان یک‌طرفه و عروسک‌های کوتوله‌اش، پویان صادقی، دی‌ماه ۹۶.

این دلالت بورژوازی در دو نکته نهفته است. یکی درک چپ بورژوازی از مقوله شورا است. بخشی از چپ بورژوازی همان درک خود را از جامعه مدنی به حوزه شوراها نیز گسترش می‌دهد: شورای کارگری را درکنار شورای کوچه و محله، شورای کوچه و محله را در کنار شورای دانشگاه و قس‌علیهذا قرار می‌دهد و جایگاه آن‌ها را یکسان ارزیابی می‌کند.<sup>۳۱</sup> این درک لیبرالی، نه تنها اصولاً کاری به نظم طبقاتی ندارد، بلکه منادی آشتی طبقاتی نیز هست؛ قرار دادن تمام آحاد جامعه، از سرمایه‌دار و کارگر گرفته تا استاد و دانشجو در کنار یکدیگر در شوراهای مختلف. گفتیم که اصولاً این شوراهای برآمده از درون واحدهای اقتصادی و نظامی هستند که کنترل شهرها را به دست می‌گیرند. شوراهای دانشگاهی و کوچه و محلات، اگر اصولاً به وجود آیند، تنها به‌عنوان حاشیه‌ای بر شوراهای برآمده از واحدهای اقتصادی عمل می‌کنند و حتی در آن زمان نیز در ترکیب خود تفکیکی مطلقاً طبقاتی را رعایت می‌کنند. شاهد مثال آنکه، از جمله خواسته‌های زنان کارگر یکی از کارخانه‌های روسیه، برکناری رئیس کارخانه و نیز برگزاری جلسات شورا بدون دخالت و حضور سرپرستان و نمایندگان دولت [تزاری] بود. در کارخانه پتیلوف (مبدأ انقلاب فوریه ۱۹۱۷) نیز رئیس و دستیارش کشته شده و دیگر مدیران اخراج شده بودند.<sup>۳۲</sup> این است حقیقت مبارزه‌ای که به انقلاب می‌انجامد.

نکته دوم آنکه بورژوازی و لیبرالی بودن خواست تشکیل شورا در مقطع کنونی، در خود وضعیت نهفته است و نه صرفاً در لیبرالی بودن یا نبودن درک یک جریان از مقوله شورا. مطالبه و موضعی که می‌تواند در یک وضعیت مشخص کاملاً انقلابی باشد، در وضعیتی دیگر می‌تواند کاملاً ارتجاعی باشد. این را سطح مبارزه طبقاتی و شرایط مشخص هر وضعیت تعیین خواهد کرد. برای مثال در بستر تاریخ اروپا، دفاع از بورژوازی ملی در برابر فئودال‌ها در نیمه اول قرن نوزدهم دلالتی کاملاً انقلابی داشت و حال آنکه با تثبیت بورژوازی و عمل متحدش علیه کمون پاریس، در مقام طبقه‌ای جهانی، دفاع از بورژوازی ملی در برابر فئودال‌ها دلالتی کاملاً ارتجاعی یافت. چپ بورژوازی با انقلابی خوانش کردن شرایط پس از دی ماه و عنوان این‌که «ما در درگاه انقلاب ایستاده‌ایم»<sup>۳۳</sup> در این مسیر افتاده است. مسیری که در صورت موفقیت، تنها دست‌آوردش کشیدن آحاد کارگری در جنبش بورژوازی سرنگونی و در واقع سرنگونی طلب کردن کارگران خواهد بود. این یک اصل است: تنها تا جایی که کمونیست‌ها بتوانند جنبش سرنگونی‌طلبی را در حوزه‌های مختلف عقب

---

<sup>۳۱</sup> مقاله همه قدرت به دست شوراها، فراخوان عمومی به ایده اداره شورایی جامعه برجسته‌ترین تلاش برای تئوریزه کردن این درک نادرست و لیبرالی از شورا است. چندان دشوار نیست که تشابهات این فهم را با مالتیودگرایی کسانی چون نگری و هارت احساس کرد.

<sup>۳۲</sup> شوراها در غرب، ص ۳۲.

<sup>۳۳</sup> برای مثال بنگرید به: یک ارزیابی کوتاه و مقدماتی، حسن مرتضوی، سایت خبری راه کارگر.

برانند، تازه جا برای مبارزه طبقاتی راستین باز می‌شود. بدون در نظر گرفتن این اصل در جغرافیای سیاست در ایران، به تعبیر لنین ما قربانی سفیه مبارزه طبقاتی خواهیم بود.

عدم تشکیل‌یابی گسترده کارگران ایران در تشکلهای حوزه‌ای، سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری قدرتمند برکسی پوشیده نیست. مبنای مادی تشکیل شوراهای کارگری در شکل گسترده و سراسری‌اش وجود ندارد و خود فعالین کارگری نیز از آن آگاهند. وجود سندیکاهاى رزمنده‌ای چون سندیکای شرکت واحد و سندیکای نیشکر هفت‌تپه و فعالیت هر دم فزاینده این دو تشکیلات پرولتری، اگرچه جای تحسین بسیار دارد، با این همه تنها سازمان‌یابی بخش اندکی از کارگران ایران است.

مبارزات چند ساله اخیر کارگران، از معادن و کارخانه‌ها گرفته تا بخش‌های خدماتی، هم‌اکنون به مقطعی رسیده که می‌بایست تشکیل سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری را در دستور خود قرار دهند. به‌جای آن، برخی از فعالین کارگری و چپ بورژوازی با مطرح ساختن شعار شورایی‌سازی، که بعضاً حتی در محتوای خود نیز لیبرالی است، مبارزات طبقه کارگر را به بیراهه می‌کشاند. تشکیل شورا در چنین وضعیتی، تازه اگر در شکل پراکنده و بسیار متفاوت با عملکرد راستین‌اش تشکیل شود، کارگران را به ملعبه سرمایه‌داران بدل ساخته و در نهایت به شکست و سرخوردگی رزمندگان طبقه منجر خواهد شد.

### منابع:

۱. دولت و انقلاب. لنین، ترجمه محمد پورهرمز، انتشارات حزب توده (اینترنتی).
۲. بیماری کودکی «چپ‌گرایی» در کمونیسم. لنین، ترجمه محمدپورهرمز، انتشارات حزب توده (اینترنتی).
۳. وظایف پرولتاریا در انقلاب ما. لنین، انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور.
۴. شوراها در غرب، شوراهای کارگری بدیل پارلمان‌ها. دانی گلکستین، ترجمه علیرضا تقفی، انتشارات آزاد مهر، ۱۳۸۷.
۵. نقد برنامه گوتا. کارل مارکس، ترجمه ع.م، نشر اینترنتی.
۶. پیدایش و تکامل طبقه کارگر (از آغاز تا ۱۹۱۷)، جلال سامانی، انتشارات پژوهنده، ۱۳۸۰.
۷. روزهای کمون. برتولت برشت، ترجمه ف.ک. کاووسی، انتشارات شباهنگ، ۱۳۵۸.
۸. تأملی در وحدت اندیشه لنین، گئورگ لوکاج، ترجمه حسن شمس‌آوری و علیرضا امیرقاسمی، نشر اینترنتی، ۱۳۹۱.